

## پیش‌خوران

## سندی خواندنی از سیره فردی و اجتماعی شهید سیدمجتبی نواب صفوی

سندی خواندنی از سیره فردی و اجتماعی شهید سیدمجتبی نواب صفوی

## آن‌که پیشتان برقراری نظام اسلامی بود

■ شاهد توحیدی



زمانه رهبر فداییان اسلام، هیچ محققی از مطالعه این اثر بی‌نیاز نخواهد بود، چه اینکه در آن، سیره فردی و اجتماعی آن مبارز نامور، از نزدیک و به دقت، بازنمایی شده است. این مجموعه توسط حجت‌الله نظری تدوین شده و مرکز اسناد انقلاب اسلامی، آن را منتشر ساخته است. ناشر در دیباچه این کتاب، درباره محتوای آن چنین آورده است:

«میان جمعیت فداییان اسلام و رهبر آن شهید نواب صفوی، پیوستگی جدایی‌ناپذیری وجود داشت به‌گونه‌ای که جدا کردن این‌ دو از یکدیگر، خالی از اشکال نیست. هدف اصلی شهید نواب از تشکیل این جمعیت در سال ۱۳۲۴، مبارزه با اشکال مختلف بی‌دینی بود. نخستین کسی که آماج حملات فداییان اسلام قرار گرفت، نویسنده ضدشیعه، احمد کسروی بود که در سال ۱۳۲۵ و در مقابل کاخ داد گستری به دست فداییان اسلام کشته شد. آنان با اقداماتی چون اجتماع و تظاهرات روز جمعه ۳۱ خرداد ۱۳۲۷ در مسجد سلطانی و به پشتیبیانی مردم فلسطین و تشکیل دفاتری برای ثبت‌نامه و اعزام نیرو به فلسطین اشغالی، ترور عبدالحسین هزیر وزیر دربار وقت در ۱۳ آبان ۱۳۲۸، مخالفت با آوردن جسد رضاشاه به قم، ترور رژیم‌را در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، تحصن در زندان قصر در ۲۵دی ۱۳۳۰، ترور سیدحسین فاطمی معاون نخست‌وزیر و مخالفت با پیمان نظامی سنتو و ترور نافرجام حسین علاء، موجودیت‌خود را اعلام می‌کردند و بر جرنات سیاسی تأثیر گذاشتند. دستگاه امنیتی



■ شهید سیدمجتبی نواب صفوی در یک گفت و شنود مطبوعاتی

رژیم پهلوی دوم توانست با اعدام رهبران فداییان اسلام در سال ۱۳۳۴ این گروه را متلاشی کند اما حرکت آنان الهام‌بخش و هموارکننده راه جنبش‌ها و حرکت‌های اسلامی معاصر شد. آنان الگوی مبارزه چریکی را برای اخلاف خود به ارمان گذاشتند و پذیرهای کاشتند، که در سال ۱۳۵۷ در ایران به ثمر نشست. با توجه به اهمیت حرکت فوق، ضروری است تا خاطرات افرادی را که با شهید نواب صفوی ارتباط داشته‌اند، جمع‌آوری و تدوین کرد و در اختیار علاقه‌مندان تاریخ معاصر قرار داد. رومی این خاطرات، خانم نیره‌السادات نواب احتشام رضوی، همسر شهید نواب صفوی است که در اوج فعالیت‌های سیاسی وی، در کنارش بود و در این زمینه خاطرات ارزشمندی را نقل کرده است. شرح مبارزات و حتی روابط خانوادگی و شخصی نواب، با حساسیتی زنده و به‌گونه‌ای بسیار والا در این نوشته آمده است. پیش از این مرکز اسناد انقلاب اسلامی، خاطرات محمدمهدی عبدخدایی از یاران نواب صفوی را منتشر ساخته بود. این دو خاطره در مجموع، گزارش مستحجم و دقیقی از روابط درونی و بیرونی این شهید می‌دهند و در واقع می‌توان این دو اثر را مکمل یکدیگر دانست. در این خاطرات، روی ابتدا به محل تولد و پیشینه خانوادگی، دوران کودکی و مسائل و مشکلات آن دوران پرداخته است. سپس به فقیهه قیام گوهر شاد مشهد اشاره می‌کند که منجر به تبعید پدر ایشان می‌شود. وی چگونگی ملاقات نواب احتشام رضوی و نواب صفوی را در کاخ گلستان بازگو کرد و چگونگی آشنایی خود و نواب صفوی و سپس قضیه ازدواج با نواب را تشریح می‌کند. سپس به حوادث و رخدادهایی که در دوران هشت ساله زندگی‌اش با نواب صفوی روی داده است، نظیر زندگی مخفی خود و نواب، اعدام هزیر، اعدام رزم‌ار، مسافرت‌های نواب، زندانی شدن نواب، تحصن فداییان اسلام در زندان قصر، سفر نواب به مؤتمر اسلامی و دعوت اخوان‌المسلمین از ایشان، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پیمان سنتو، ترور حسین علاء و سرانجام شهادت نواب صفوی و یارانش اشاره می‌کند…»

■ **محمد رضا کائینی**

بار دیگر خاطره بهمن تاریخ‌ساز ۵۷، تجدید می‌شود و ما که همواره آن حماسه دوران را از دریچه روایت شاهدان نگریسته‌ایم، در این موسم نیز چنین خواهیم کرد. در مقال بی‌آمده، خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی حسینی شیرازی – که اخیراً بدرود حیات گفت – را از دیدار با رهبر کبیر انقلاب در نوفل‌لوشاتو، بازخوانی کردیم. خاطرات آن مرحوم، از آن روی در خور توجه‌است که وی در میان علمای نامور تهران، مجموعاً در طیف سنتی قرار می‌گرفت و به انقلابی‌گری، تظاهر نداشت! امید آنکه انتشار این روایت، تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید. ■■■

■ **مسجد شقای تهران در بستر انقلاب اسلامی**

زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی طی دهه‌های متعادی، امام جماعت مسجد شقا، در یکی از مناطق شمالی تهران بود. علاوه بر این، او نواده زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی میراحسن شیرازی (صاحب‌تجریم تنباکو) و نماینده یکی از بیوت مشهور و سیاسی،

در میان علمای شیعه بود. همچنین آن مرحوم از چهره‌های شاخص علمی تهران به شمار می‌رفت که دروس فلسفه و کلام او در حوزه، دانشگاه و منزل، همواره پر رونق و محل اجتماع جوانان جوای علم و آگاهی به شمار می‌رفت. مجموعه این شرایط، باعث شده بود که در فرآیند انقلاب اسلامی در تهران، مسجد شقای مکانتی خاص یابد و به مثابه پایگاهی برای علاقه‌مندان به اندیشه دینی و انقلابی درآید. آیت‌الله شیرازی در باب فعالیت جوانان این مسجد در آن دوره و نیز سیر کلی حرکات انقلاب در مقطع اوج‌گیری، چنین آورده است: «جوانان

## آیت‌الله سیدرضی شیرازی: در نوفل‌لوشاتو، با امام مسائلی را مطرح کردم، از جمله اینکه تعطیلی بازار، با اجازه و هماهنگی کیست؟

آیت‌الله سیدرضی شیرازی: «قبل از انقلاب که هر سال برای زیارت و دعای عرفه به نجف می‌رفتیم، خدمت آقا امام ا می‌رسیدیم. گاهی هم ایشان به دیدن ما می‌آمدند! در یک نوبت به ایشان عرض کردم بعضی‌ها ترس دارند که اگر شاه برود، حکومت کمونیستی شود. امام فرمودند بالعکس، اگر شاه بماند مملکت کمونیستی می‌شود، این وحشتش بالعکس است! ایشان درباره مظالم و کارهای عوامل رژیم که سبب می‌شد مردم ترسند و در اثر فشار و برای رهایی کنند و در طرف کمونیست‌ها همسختی می‌شد مردم تجری پیدا از مظلوم، به طرف کمونیست‌ها می‌دادند. پس از آنکه مطمئن شدند، رفتند و ما هم خدمت می‌دادیم. ما را پیدا نکرده بودند و می‌خواستند بدانند آخر این آقایان کجا رفته‌اند! سؤال کردند آن دو تا آیت‌الله که آمدند، اینجا هستند؟ گفتند بله، اینجا هستند و مشغول خوردن صبحانه‌اند و آنها خیال‌شان راحت شد. شاید فکر می‌کردند ما حادانه‌آفرین هستیم و مشکلی ایجاد می‌کنیم! من از عراق می‌روم؛ خانه ایشان در عراق، محاصره شد و ایشان مجبور شدند به طرف کویت بروند. ما موران مرز را بستند و ایشان را برای مدتی کوتاه، سرگردان کردند! ایشان اعلام کردند من فرودگاه به فرودگاه می‌روم و تکلیف دینی خود را انجام می‌دهم! در اینجا بود که ایشان به فرانسه هجرت کردند. آقامی خمنی که در پاریس مستقر شدند، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها بیشتر شد و صدای ایشان و انقلاب مردم ایران، بیشتر به گوش جهانیان رسید. آنجا آزادی بیشتر بود و مردم و طبقات مختلف می‌توانستند به حضورشان برسند و در نماز جماعت از زن و مرد، تظاهرات می‌کردند و با وجود آنکه شاه با اصلاحات ارضی، سعی در جذب روستائیان داشت ولی در اثر آگاهی مردم، روستائیشان هم آیت‌الله پیوستند و شهیدان زیادی در راه اسلام هدی دادند.

بعد از وقایعی که اتفاق افتاد و همه از آن آگاهند، جوانان مسجد و نمازگزاران مسجد ما هم، در خلق سلاح کلاتری‌ها، یادگان‌ها و در واقع فروپاشی رژیم پهلوی شرکت داشتند و اسلحه‌ها را به مسجد یا خانه‌های اشخاص می‌بردند تا در صورت حمله ساواکی‌ها یا نیروهای گارد، از خود و مسجد دفاع کنند. جوانان مسجد شقای نیز و تشکیل دادند و در جوانان آموزش اسلحه و آموزش نظامی دادند و در محل مسجد نگهبانی می‌دادند و گشت می‌زدند. اگرچه کم‌تجربه اما سرشار و مملو از عشق و ایمان به لطف خدا بودند و انقلاب با کمترین تلفات و



«حاشیه و متن دیدار در نوفل‌لوشاتو»

در آینه خاطرات زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی شیرازی

## شاه با فشار به مردم

## آنها را به کمونیسم سوق می‌دهد!

به‌زودی، پیروز شد و نسبت به دیگر انقلاب‌ها بسیار موفق بود. هم‌زمان با جریاناتی که در ایران می‌گذشت، حکومت عراق هم از مدتی پیش، به آقای خمینی فشار آورد که اعلامیه ندهند، که ایشان قبول نکردند و گفتند من از عراق می‌روم؛ خانه ایشان در عراق، محاصره شد و ایشان مجبور شدند به طرف کویت بروند. ما موران مرز را بستند و ایشان را برای مدتی کوتاه، سرگردان کردند! ایشان اعلام کردند من فرودگاه به فرودگاه می‌روم و تکلیف دینی خود را انجام می‌دهم! در اینجا بود که ایشان به فرانسه هجرت کردند. آقامی خمنی که در پاریس مستقر شدند، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها بیشتر شد و صدای ایشان و انقلاب مردم ایران، بیشتر به گوش جهانیان رسید. آنجا آزادی بیشتر بود و مردم و طبقات مختلف می‌توانستند به حضورشان برسند و در نماز جماعت از زن و مرد، تظاهرات می‌کردند و با وجود آنکه شاه با اصلاحات ارضی، سعی در جذب روستائیان داشت ولی در اثر آگاهی مردم، روستائیشان هم آیت‌الله پیوستند و شهیدان زیادی در راه اسلام هدی دادند.

بعد از وقایعی که اتفاق افتاد و همه از آن آگاهند، جوانان مسجد و نمازگزاران مسجد ما هم، در خلق سلاح کلاتری‌ها، یادگان‌ها و در واقع فروپاشی رژیم پهلوی شرکت داشتند و اسلحه‌ها را به مسجد یا خانه‌های اشخاص می‌بردند تا در صورت حمله ساواکی‌ها یا نیروهای گارد، از خود و مسجد دفاع کنند. جوانان مسجد شقای نیز و تشکیل دادند و در جوانان آموزش اسلحه و آموزش نظامی دادند و در محل مسجد نگهبانی می‌دادند و گشت می‌زدند. اگرچه کم‌تجربه اما سرشار و مملو از عشق و ایمان به لطف خدا بودند و انقلاب با کمترین تلفات و

## تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

دی ۱۳۵۷، امام خمینی در دوره اقامت در نوفل‌لوشاتو

## آیت‌الله سیدرضی شیرازی: «قبل از انقلاب که هر سال برای زیارت و دعای عرفه به نجف می‌رفتیم، خدمت آقا امام ا می‌رسیدیم. گاهی هم ایشان به دیدن ما می‌آمدند!

آیت‌الله سیدرضی شیرازی: «قبل از انقلاب که هر سال برای زیارت و دعای عرفه به نجف می‌رفتیم، خدمت آقا امام ا می‌رسیدیم. گاهی هم ایشان به دیدن ما می‌آمدند! در یک نوبت به ایشان عرض کردم بعضی‌ها ترس دارند که اگر شاه برود، حکومت کمونیستی شود. امام فرمودند بالعکس، اگر شاه بماند مملکت کمونیستی می‌شود، این وحشتش بالعکس است! ایشان درباره مظالم و کارهای عوامل رژیم که سبب می‌شد مردم تجری پیدا کنند و در اثر فشار و برای رهایی از مظلوم، به طرف کمونیست‌ها بروند، توضیح می‌دادند…»

می‌کرد و بر آن اصرار داشت. هم از این روی در دی‌ماه ۱۳۵۷، همراه با یکی از علمای تهران، رهسپار نوفل‌لوشاتو شد. این دیدار برای او، حاشیه‌ها و چالش‌هایی به همراه داشت که در بخشی از خاطرات وی، به شرح ذیل آمده بازتاب یافته است: «من که همیشه در نجف نزد آقای خمینی می‌رفتم و به ایشان بسیار علاقه داشتم، وظیفه خود دیدم که در فرانسه هم به دیدن ایشان بروم. رفتن من به پاریس، برای تجلیل از امام بود و معتقد بودم که لازم است همه علما به دیدن ایشان بروند و از این طریق، به غربی‌ها بفهمانند که آقای خمینی تنها نیستند. با اینکه سفر به فرانسه برام سخت بود اما در دی‌ماه ۱۳۵۷ – که هوا خیلی سرد بود – حرکت کردم و رفتم، حتی علمای دیگر را نیز تشویق می‌کردیم که به دیدار ایشان بروند. بعد هم امام به ایران آمدند. قبل از رفتن به پاریس با آقای حاج شیخ محمدحسین بروجردی، پدر داماد امام – که در پاریس نزد ایشان بودند – تماس گرفتم. ایشان به امام خمینی گفته بودند که من قصد دارم خدمت‌شان مشرف شوم و ایشان هم ابراز محبت کردند که خوش آمدید! احمد آقای گلجان متصدی مسجد ما به سررش که در پاریس بود، زنگ زد و گفت این آقایان می‌آیند و شما در فرودگاه، به استقبال‌شان برو و برای سکونت‌شان، جایی هم‌کن! همین که وارد فرودگاه پاریس شدید، همه مردم را مرخص کردند و ما را به اتاق مخصوص بازرسی بردند. نفهمیدیم چرا ما را در اتاق گذاشتند. شاید کلمه آیت‌الله برای آنها، ایجاد مشکل و ترس کرده بود و خیال می‌کردند هر کس آیت‌الله است، آقای خمینی است و لذا از این کلمه، واهمه داشتند. ما را داخل اتاقی بردند و قدری معطل کردند و نگه داشتند! من خیلی ناراحت شدم و به همراه گفتم این کار اینها، به ما برمی‌خورد! اگر نمی‌خواهند اینجا باشیم و اجازه ورود نمی‌دهند، ما به ایران برمی‌گردیم… بالاخره مدتی نگذشت که آمدند و گفتند بفرمایید! و ما از آن اتاق بیرون آمدیم. پسر آقای گلجان، به استقبال آمده بود.

سوار ماشینش شدید و هر چه در پاریس گشتم، هتل پیدا نکردیم؛ گویا کنفرانسی برگزار می‌شد و ظاهراً هتل‌ها جا نداشتند. چاره‌ای نداشتیم و نوفل‌لوشاتو رفتم. نزدیک منزل آقای خمینی، در هتلی که دو طبقه پایینش کافه رستوران و بالای آن هم اتاق بود، شب را ماندیم. آقای صدوقی هم (خدا بیامرزدش)، آنجا بود و عده زیادی از تجار یزد هم، همراه ایشان آمده و در یک اتاق استراحت می‌کردند. صبح برخاستیم و به منزل امام رفتم. بیرون منزل آقای خمینی به ما صبحانه دادند. پلیس هم به دنبال ما آمده بود. هر چه داخل پاریس گشته بودند، ما را پیدا نکرده بودند و می‌خواستند بدانند آخر این آقایان کجا رفته‌اند! سؤال کردند آن دو تا آیت‌الله که آمدند، اینجا هستند؟ گفتند بله، اینجا هستند و مشغول خوردن صبحانه‌اند و آنها خیال‌شان راحت شد. شاید فکر می‌کردند ما حادانه‌آفرین هستیم و مشکلی ایجاد می‌کنیم! من از عراق می‌روم؛ خانه ایشان در عراق، محاصره شد و ایشان مجبور شدند به طرف کویت بروند. ما موران مرز را بستند و ایشان را برای مدتی کوتاه، سرگردان کردند! ایشان اعلام کردند من فرودگاه به فرودگاه می‌روم و تکلیف دینی خود را انجام می‌دهم! در اینجا بود که ایشان به فرانسه هجرت کردند. آقامی خمنی که در پاریس مستقر شدند، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها بیشتر شد و صدای ایشان و انقلاب مردم ایران، بیشتر به گوش جهانیان رسید. آنجا آزادی بیشتر بود و مردم و طبقات مختلف می‌توانستند به حضورشان برسند و در نماز جماعت از زن و مرد، تظاهرات می‌کردند و با وجود آنکه شاه با اصلاحات ارضی، سعی در جذب روستائیان داشت ولی در اثر آگاهی مردم، روستائیشان هم آیت‌الله پیوستند و شهیدان زیادی در راه اسلام هدی دادند.

بعد از وقایعی که اتفاق افتاد و همه از آن آگاهند، جوانان مسجد و نمازگزاران مسجد شقای، در یکی از مناطق شمالی تهران بود. علاوه بر این، او نواده زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی میراحسن شیرازی (صاحب‌تجریم تنباکو) و نماینده یکی از بیوت مشهور و سیاسی، در میان علمای شیعه بود. همچنین آن مرحوم از چهره‌های شاخص علمی تهران به شمار می‌رفت که دروس فلسفه و کلام او در حوزه، دانشگاه و منزل، همواره پر رونق و محل اجتماع جوانان جوای علم و آگاهی به شمار می‌رفت. مجموعه این شرایط، باعث شده بود که در فرآیند انقلاب اسلامی در تهران، مسجد شقای مکانتی خاص یابد و به مثابه پایگاهی برای علاقه‌مندان به اندیشه دینی و انقلابی درآید. آیت‌الله شیرازی در باب فعالیت جوانان این مسجد در آن دوره و نیز سیر کلی حرکات انقلاب در مقطع اوج‌گیری، چنین آورده است: «جوانان

به‌زودی، پیروز شد و نسبت به دیگر انقلاب‌ها بسیار موفق بود. هم‌زمان با جریاناتی که در ایران می‌گذشت، حکومت عراق هم از مدتی پیش، به آقای خمینی فشار آورد که اعلامیه ندهند، که ایشان قبول نکردند و گفتند من از عراق می‌روم؛ خانه ایشان در عراق، محاصره شد و ایشان مجبور شدند به طرف کویت بروند. ما موران مرز را بستند و ایشان را برای مدتی کوتاه، سرگردان کردند! ایشان اعلام کردند من فرودگاه به فرودگاه می‌روم و تکلیف دینی خود را انجام می‌دهم! در اینجا بود که ایشان به فرانسه هجرت کردند. آقامی خمنی که در پاریس مستقر شدند، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها بیشتر شد و صدای ایشان و انقلاب مردم ایران، بیشتر به گوش جهانیان رسید. آنجا آزادی بیشتر بود و مردم و طبقات مختلف می‌توانستند به حضورشان برسند و در نماز جماعت از زن و مرد، تظاهرات می‌کردند و با وجود آنکه شاه با اصلاحات ارضی، سعی در جذب روستائیان داشت ولی در اثر آگاهی مردم، روستائیشان هم آیت‌الله پیوستند و شهیدان زیادی در راه اسلام هدی دادند.

بعد از وقایعی که اتفاق افتاد و همه از آن آگاهند، جوانان مسجد و نمازگزاران مسجد ما هم، در خلق سلاح کلاتری‌ها، یادگان‌ها و در واقع فروپاشی رژیم پهلوی شرکت داشتند و اسلحه‌ها را به مسجد یا خانه‌های اشخاص می‌بردند تا در صورت حمله ساواکی‌ها یا نیروهای گارد، از خود و مسجد دفاع کنند. جوانان مسجد شقای نیز و تشکیل دادند و در جوانان آموزش اسلحه و آموزش نظامی دادند و در محل مسجد نگهبانی می‌دادند و گشت می‌زدند. اگرچه کم‌تجربه اما سرشار و مملو از عشق و ایمان به لطف خدا بودند و انقلاب با کمترین تلفات و

به‌زودی، پیروز شد و نسبت به دیگر انقلاب‌ها بسیار موفق بود. هم‌زمان با جریاناتی که در ایران می‌گذشت، حکومت عراق هم از مدتی پیش، به آقای خمینی فشار آورد که اعلامیه ندهند، که ایشان قبول نکردند و گفتند من از عراق می‌روم؛ خانه ایشان در عراق، محاصره شد و ایشان مجبور شدند به طرف کویت بروند. ما موران مرز را بستند و ایشان را برای مدتی کوتاه، سرگردان کردند! ایشان اعلام کردند من فرودگاه به فرودگاه می‌روم و تکلیف دینی خود را انجام می‌دهم! در اینجا بود که ایشان به فرانسه هجرت کردند. آقامی خمنی که در پاریس مستقر شدند، مصاحبه‌ها و اعلامیه‌ها بیشتر شد و صدای ایشان و انقلاب مردم ایران، بیشتر به گوش جهانیان رسید. آنجا آزادی بیشتر بود و مردم و طبقات مختلف می‌توانستند به حضورشان برسند و در نماز جماعت از زن و مرد، تظاهرات می‌کردند و با وجود آنکه شاه با اصلاحات ارضی، سعی در جذب روستائیان داشت ولی در اثر آگاهی مردم، روستائیشان هم آیت‌الله پیوستند و شهیدان زیادی در راه اسلام هدی دادند.

بعد از وقایعی که اتفاق افتاد و همه از آن آگاهند، جوانان مسجد و نمازگزاران مسجد ما هم، در خلق سلاح کلاتری‌ها، یادگان‌ها و در واقع فروپاشی رژیم پهلوی شرکت داشتند و اسلحه‌ها را به مسجد یا خانه‌های اشخاص می‌بردند تا در صورت حمله ساواکی‌ها یا نیروهای گارد، از خود و مسجد دفاع کنند. جوانان مسجد شقای نیز و تشکیل دادند و در جوانان آموزش اسلحه و آموزش نظامی دادند و در محل مسجد نگهبانی می‌دادند و گشت می‌زدند. اگرچه کم‌تجربه اما سرشار و مملو از عشق و ایمان به لطف خدا بودند و انقلاب با کمترین تلفات و

## روزنامه جوان | شماره ۶۱۱ | جوان

آقای شهاب اشراقی و آقای علوی بروجردی، با ماشین بنی‌صدر خدمت امام به نوفل‌لوشاتو برویم. راننده ماشین هم، راننده بنی‌صدر بود. در بزرگراه بودیم که تصادف شد و سه تا ماشین به هم خوردند! از شدت تصادف، عمامه‌های بنده و آقای شهاب اشراقی – که در صندلی عقب ماشین نشسته بودیم – و نیز آقای علوی بروجردی که جلو نشسته بود، افتاد و راننده هم، پایش ورم کرد! مجبور شدیم با اتومبیل دیگری برویم. وقتی خدمت امام آمدیم، راننده لنگان لنگان راه می‌رفت. امام پرسید چه شده است؟ راننده گفت تصادفی رخ داد و ماشین ضربه خورد و مجبور شدیم از ماشین پیاده شویم و با ماشین کرایه خدمت برسیم…».

■ **اگر جلوی این حرکت میلیونی گرفته شود، دیگر چنین قیامی روی نخواهد داد!** مرحوم شش‌راز در این سفر، علاوه بر گفت و شنودهای خصوصی خویش با امام خمینی، شاهد برخی گفت و شنودهای مطبوعاتی ایشان نیز بوده است. همین امر موجب شد که در مقام روایت خاطرات خویش از این رویداد، به پیشینه برخی مواضع امام در مقاطع گذشته و نیز دیدارهای پیشین خود با ایشان نیز اشاره کند. وی در این موضوع، چنین آورده است: «در مدت چند روزی که در پاریس بودیم، برای عرض ارادت و همبستگی و اعلام اینکه امام مورد حمایت علما و رهبر تمامی ایرانیان است، سه بار خدمت ایشان رفتمیم و در داخل اتاق خودشان، احوال‌پرسی و اخبار داخل و خارج را بیسان می‌کردیم و گاهی حرف‌های علمی و سیاسی هم، پیش می‌آمد. مثلاً در مورد اوضاع ایران، خبرنگاری از امام پرسید حالا که شاه رجوع و توبه کرده است، آیا شما هنوز نظر‌تان در باره اینکه او باید برود و محاکمه شود، باقی است…».

(در آن زمان شاه در سخنرانی رادیویی و تلویزیونی اظهار کرد صدای انقلاب شما را شنیدم و به قانون اساسی عمل می‌کنم …). امام گفتند چون این‌ها به حرف خودشان پایبند نیستند و دروغ می‌گویند، اگر جلو این حرکت میلیونی که به وجود آمده، گرفته شود، دیگر چنین حرکتی پیدا نخواهد شد! در دو، سه جلسه‌ای که در پاریس خدمت ایشان رفتم، معمولاً دیدارها خصوصی و در اندرون بود و در جلسه ما، سه، چهار نفر، از جمله آقای صدوقی و آقاشهاب اشراقی و بعضی آقایان دیگر، بیشتر نبودیم. اتفاقاً قبل از انقلاب که هر سال برای زیارت و دعای عرفه به نجف می‌رفتیم، خدمت آقا امام ا می‌رسیدیم. گاهی هم ایشان به دیدن ما می‌آمدند. در یک نوبت به ایشان عرض کردم بعضی‌ها ترس دارند که اگر شاه برود، حکومت کمونیستی شود. امام فرمودند بالعکس، اگر شاه بماند، مملکت کمونیستی می‌شود، این وحشتش بالعکس است! ایشان درباره مظالم و کارهای عوامل رژیم که سبب می‌شد مردم تجری پیدا کنند و در اثر فشار و برای رهایی از مظلوم، به طرف کمونیست‌ها بروند، توضیح می‌دادند. به هر جهت موضع مخالفت امام با دیکتاتوری شاه و پدرش، از قبل از ۱۳۴۲ در سخنرانی‌ها و کتاب‌ها نیز مشخص بود و در نوفل‌لوشاتو هم، به اوج خود رسید و اسباب سرنگونی پهلوی را پدید آورد. ما پس از دو، سه روزی که در پاریس بودیم، به ایران برگشتیم…».

■ **مردم فریب بازی‌های سیاسی شاه را نخوردند!**

علل سرعت حرکت انقلاب اسلامی در دوران اوج‌گیری و ناتوانی رژیم شاه در مهار آن، از دیگر نکاتی است که در خاطرات آیت‌الله شیرازی، مورد توجه قرار گرفته است. به باور وی، مردم در طی بیش از پنج دهه سلطنت پهلوی، انواع و اقسام ترفندهای این رژیم برای بقا را آزموده و در این موضوع، بیرونی ویژه یافته بودند! هم از این روی واپسین دستاویز شاه، در سپردن صدارت به چهره‌ای به اصطلاح ملی‌نیز، مانع سقوط وی نشد و این رژیم، نهایتاً به پایان خویش رسید و به تاریخ پیوست. «چنان‌که اشاره کردم، آخرین ترفند شاه، تلفق رادیویی-تلویزیونی او بود که طی آن به مردم اعلام کرد صدای انقلاب شما را شنیدیم و از این پس، قانون اساسی را اجرا می‌کنم…» در واقع فرصت جدیدی می‌خواست ولی مردم به اعلامیه‌ها و سخنان امام دل‌بسته بودند و همچنان به تظاهرات ادامه می‌دادند. شاه برای اینکه به گروه‌ها و احزاب قدیمی مثل جبهه‌ملی بهایی بدهد و عملاً فضای باز سیاسی را نشان دهد، با شاپور بختیار مذاکره کرد و او را به نخست‌وزیری منصوب کرد. بختیار ضمن گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی، گفت مسئولیت مملکت را به عهده دارم و طبق قانون اساسی مشروطه عمل می‌کنم و شاه نباید در اداره مملکت دخالت کند…» مردم و امام که از این بازی‌های سیاسی بسیار دیده بودند، زیر بار نرفتند. امام اعلام کرد در اولین فرصت به ایران می‌آیم. به یاد دارم معار معروف ما می‌گیم شاه نمی‌خوایم، نخست‌وزیر عرض می‌شه؛ ما می‌گیم خر نمی‌خوایم، یالون خر عوض می‌شه، را دادند. بختیار کابینه‌را تمیم کرد و بعضی از وزرای خود را از اعضای جبهه‌ملی (مثل آرستم) پیراسته، صادق وزیر، فریدون جم …) در کابینه گنجاند و در توافقی، شاه برای معامله به اتفاق خانواده به خارج مسافرت کرد تا شاید دست نظامیان در اعمال خشونت، بازتر شود و مثل واقعه ۲۸ مرداد، پس از سرکوب و خاموشی کامل مردم و علما، دوباره به ایران بازگردد و حکومت را در دست بگیرد! اما همیشگی امام، علما و مردم این فرصت را به او نداد…».



زنده‌یاد آیت‌الله سیدرضی حسینی شیرازی